

پنجشنبه • ۱۳ تیر ۱۳۹۲ • سال دهم • شماره ۱۷۷۳ • ۷

روزنامه ماندگاران . علم	
معلمی که هیچ‌گاه احساس باز نشستگی نمی‌کند	صفحه ۸
تهران، زمین‌لرزه احتمالی و وظایف ما	صفحه ۹
مردی با تحریرهای مخملی	صفحه ۱۰

نگاه ۱

حضور داوودوار واژه و اوراد و آوا

شاهرخ توپسرکانی، نویسنده و روزنامه‌نگار

صدارت اصوات ملکوت شایسته‌اوست که عمر عشق را نیم‌قرن آینده‌ار طریق و تکلم خود کرده است. او پیش از این و در سال‌های دور با حضور داوودوار واژه و اوراد و آوا همیشه صدرنشین مجلس معنا بوده‌است. هر چند سال‌هاست از صدای دلنشین و محزون و گیرا و خاص او به دور مانده‌ایم اما همچنان دوستداران موسیقی، دل در گرو مزامیر زیبا و رسا و گوایای صدای او دارند. باشد که عمر عزیز این درلانه هنر، همچنان عاشقانه بیاید و ما نیز قدردان قله‌های این صدای شریف باشیم. این صدای رسا که در قسمت‌هایی ما را با آواهای ملی و بومی خطه لرستان آشنا می‌کند و ما را زمانی به اشعار دلنشین و زیبایی زبان فارسی که از ابیات سعدی و حافظ و مولانه به وجد می‌آورد نقطه افتراق و تفاوت او با سایر استانان این حوزه است. امیدوارم که سال‌های سال همچنان سالم و سلامت بزید و همچون گذشته، زندگی باعزتی داشته باشد. امید داریم که رسانه‌های دیداری و شنیداری، مردم ما را با این نوای آسمانی و صدای دلنشین بیش از این مانوس کنند و زمینه‌ساز آشنایی هر چه بیشتر نسل جدید با این بزرگان و یگانگان نسل گذشته شوند.



محمدرضا شجریان و شاهرخ توپسرکانی در کنار استاد عبدالوهاب شهیدی

نگاه ۲

حکایت نیم‌قرن شاگردی

شاگردی من نزد «استاد عبدالوهاب شهیدی» سابقهٔ ۵۰ساله دارد که این شاگردی نخستین‌بار در رادیو اتفاق افتاد و تا امروز هم این شاگردی برای من ادامه دارد. ایشان همیشه مهم‌ترین و شاید هم تنهاترین استاد خود را مرحوم استاد اسماعیل مهرتاش می‌داند. ایشان ۲۳سال در کنار مهرتاش درس موسیقی آموخت و مهرتاش نیز به‌درستی، روی شخص درست و مناسبی، سرمایه‌گذاری کرد. استاد مهرتاش علاوه بر موسیقی و اینکه خود تار می‌نواخت، با تأسیس جامعه باربد خدمات بسیاری را به تئاتر این مملکت کرد. از جمله دیگر شاگردان مهرتاش می‌توان به استاد محمدرضا شجریان، استاد محمد منشی و جناب‌وقایی اشاره کرد. استاد شهیدی به سبک‌های قدیم آوازی ایران اشراف داشت و همین هم عاملی برای پیشرفتشان شده بود. من خود از زبان استاد اسماعیل مهرتاش شنیدم که تاکید موکد داشت «عبدالوهاب شهیدی بهترین شاگرد من است.» ایشان در آواز سبک وپژای دارد که مختص به خودشان است. همانگونه که استاد غلامحسین‌خان بنان یا جناب ابرح (حسین خواجهمیری) سبکی خاص داشتند که هر کس صدایشان را می‌شنید بی‌درنگ پی می‌برد که صاحب صدا چه کسی است. این را هم در نظر نداشته باشید که استاد شهیدی در اغلب کارهایشان در برنامه گُلپا با بزرگانی چون استاد روح‌الله خالقی یا استاد جواد معروفی کار می‌کرد. ریتم کار اینها هم سنگین و مشکل بود. از این لحاظ بسیار کوشید و زحمت کشید تا به ضرباهنگ آنان دست یابد و نتیجه آن هم شد ۷۰ سال کار درخشان در عرصه آواز ایرانی.

پیش از استاد شهیدی، دیگری چون مرحوم اکبر محسنی یا کلوسی، עוד را به سباق اعراب می‌نواختند ولی ایشان آموند و آن را به شیوه تار عوض کردند و به‌اصطلاح ابراینزه کردند که لطافت و مهارت خاصی در آن بود به‌طوری که سایر عودنوازان که بزرگ‌ترین آنها، استاد منصور نریمان است، دنباله‌وار ایشان شدند. در ابتدا یعنی نیم‌قرن پیش، که من با ایشان در برنامه گُلپا کار می‌کردم، برخی از آثارشان چون «گلّه دارم» را برایشان تنظیم کردم. به هر حال استاد شهیدی به مانند سایر استادان موسیقی چون استاد حسین دهلوی یا استاد فرامرز پایور به کار خود بسیار حساس بود و وسوسه‌مند عمل می‌کرد. همیشه به سبب کپه‌لوت سن، دیگر این اواخر نه خواند و نه نواخت. به هر حال هم شنوایی‌شان مشکل پیدا کرده و به دلیل شستگی لگن، خاصره، در پایشان پلاتین کار گذاشتند که اینها همه دست به دست هم داد تا امکان هرگونه کار در حوزه موسیقی از ایشان سلب شود. هرچند پس از انقلاب، در سال ۱۳۳۲ به‌همراه مرحوم استاد پایور، کنسرتی در اروپا بر گزار کردیم و در آلمان هم نواری ضبط کردیم که ایشان آوازخوان کار بود. اما به‌هرروی استاد شهیدی همچنان روحیه درویش‌مانانه خود را حفظ کرده و دوست دارد عکس همه هنرمندان را جمع‌آوری کند و در آرشivio شخصی‌اش داشته باشد اما حیف که آثار آوازی ایشان، از آنجا که در همان زمان برای رادیو اجرا شده بود، هم‌اکنون هم به لحاظ قانونی در تملک رادیو است و امکان تکثیر آنها به شکل نوار و سی‌دی وجود ندارد تا جوانان با آثاری، بیش از آنچه که امروز در دسترس وجود دارد و معروف‌ترین آنها تصنیف «زندگی» است، آشنا شوند.

به‌جای مقدمه

برای عبدالوهاب شهیدی نوازنده و خواننده پیشکسوت **بمان! که همین بودنت خوب است**



پژمان موسوی

«عبدالوهاب شهیدی» بی‌نیاز از شرح حال است؛ قدیمی‌ها که با صدایش و با ترنم آوایش روزها و شب‌ها گذرانده‌اند و امروزی‌ها هم با خاطرات آن روزها و تمام نوستالژی‌هایش. آخر مگر می‌شود «گلپا» را از یاد برد؟ «داوود پیرنیا» را و «اکبر گلیایگانی» و «غلامحسین بنان» را؟ مگر می‌توان به آسانی از کنار نام‌هایی چون «محمودی خوانساری»، «ایرج»، «حسین قوامی»، «نادر گلچین»، «کوروس سرهنگ‌زاده»، «ناصر مسعودی»، «عهدید»، «جواد بدیع‌زاده»، «جواد معروفی»، «روح‌الله خالقی»، «پرویز یاحقی»، «مرتضی محجوبی»، «همایون خرم»، «علی تجویدی» و «حبیب‌الله بدیعی» گذشت؟ مگر می‌توان گذشت و درخشان‌ترین دوران موسیقی اصیل ایرانی را از یاد برد؟ دورانی که عبدالوهاب شهیدی یکی از پرکارترین‌هایشان در رادیو بود؟ ۱۸ سال را بی‌وقفه با حدود ۶۰۰ تصنیف و آواز در رادیو برنامه اجرا کرد و از پانشتست آخر خستگی در مرام او نبود. او موسیقی را برای مردمش آموخته بود و صدایش نه متعلق به خود که متعلق به مردمانش بود؛ همان صدای صمیمی سال‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ را می‌گوییم؛ صدایی که هر روز از روز پیش از خود پخته‌تر می‌شود و کم‌کم می‌رفت که به صدای ماندگار نسل پدران ما بدل شود که بدل هم شد.

این صدای ماندگار البته بیش از همه خود را مدیون پدر که نخستین بار او را تشویق به فراگیری آواز کرد می‌دانست و پس از آن هم به «اسماعیل مهرتاش» مدیر جامعه باربد که او در آن آواز و سنتور و تار و عود را به شکلی حرفه‌ای و تخصصی آموخت و دست آخر هم «احمد مهران» همان کسی که پای او را به رادیو و برنامه گل‌ها باز کرد، هرکدام از این سه نفر اگر نبودند، معلوم نبود عبدالوهاب شهیدی جوان آن روزگار، چه راهی را طی می‌کرد و امروز در کجای جهان ایستاده بود.

واقعیت همین است؛ دست روزگار اگر نخواهیم بگوییم شناس، نقش زیادی در شناسایی هنر ذاتی‌اش و شکسته‌کردن آن ایفا کرد؛ او هم که از هوشی سرشار برخوردار بود، تمامی موقعیت‌های ویژه زندگی‌اش را قدر دانست و همان مسیری را رفت که باید می‌رفت؛ وقتی هم که پس از سال‌ها کوشش فراوان، به قول معروف روی غلنگ افتاد، باز هم لحظه‌ای از تمرین و آموختن دست نکشید و هنوز هم که هنوز است، با وجودی که ۹۱سال سن دارد، آندرز شوق موسیقی اصیل ایرانی در وجودش هست که بتوان به احترامش تمام قد ایستاد و کلاه از سر برداشت؛ برای «او»یی که در تمام طول این سال‌ها، بی‌ادعا و فروتن، با صدایی که بیش از هر چیز نماد «صداقت» و «صمیمیت» بوده است، برایمان خوانده است و خاطرات ریز ودرشتی را در دفترچه خاطرات زندگی‌مان، به ثبت رسانده است. بمان! پیرمرد مهربان که همین بودند خوب است ...



عکس: امیر چربی، شرق

عبدالوهاب شهیدی خواننده «گلپا» و نوازنده عود در گفت‌وگو با «شرق»:

نمی‌توان یک‌شبه، رَه صدساله رفت

حمیدرضا محمدی

من سربازان انگلیسی را به یاد دارم که در آن سال‌ها به طرف اصفهان می‌رفتند و چند هفته‌ای هم در میمه اتراق کردند. سپس روس‌ها بودند که مرتب از خط میمه حرکت کرده تا به روسیه اسلحه برسانند و مدت‌های مدیدی این جاده را در اختیارشان داشتند.

✎ فعالیت هنری تان از چه زمانی آغاز شد؟

سال ۱۳۲۲ که سربازی‌ام تمام شد به عضویت گروهی به نام هنردوستان درآمد. یک‌سال بعد بانویی انگلیسی به نام میس نیل کرام‌کوک، هیاتی به نام احیای هنرهای زیبای ایران باستان ایجاد کرد. سپس در روزنامه‌ها اعلامیه‌ای داد و علاقه‌مندان به هنرهای ملی را به سوی خود فراخواند. من و یکی از برادرانم نیز عضو انجمن شدیم و در کلاس «دکتر مهدی فروغ» شگردهای موسیقی صحنه‌ای را فرا گرفتیم. بعد از پایان کلاس‌ها امتحان دادیم که استاد خیلی از نتیجه امتحان من راضی بود. هنگامی که می‌خواستند در سال ۱۳۲۴ نمایش موزیکال موسی و شبان را روی صحنه بیاورند، من را به‌عنوان بهترین متثنوی‌خوان برای رُل مولانا انتخاب کردند. کار را در سینما «رکس» که آن‌زمان تازه در لاله‌زار تأسیس شده بود، به روی صحنه بردند و در آنجا علاوه بر این، کارهای زیاد دیگری چون لیلی و مجنون یا گل و بلبل را اجرا کردیم.

✎ در این میان چگونه با استاد «اسماعیل مهرتاش» آشنا شدید؟

این آشنایی به شکلی کاملاً اتفاقی در همان شب اجرای موسی و شبان رخ داد. آقای اسماعیل مهرتاش که بنده ایشان را نمی‌شناختم برنامه من را گوش کردند و به واسطه یکی از دوستان برادرم، خواستار قرار ملاقاتی شدند و من را به جامعه باربد جهت همکاری دعوت کردند. در ۲۳سالگی در کلاس استاد مهرتاش شرکت کرده و شروع به یادگیری کردم و تمام دوره‌های آواز را دیدم. در ضمن اینکه کلاس آواز را پیگیر بودم به صحنه تئاتر هم می‌رفتم و تا سال ۱۳۳۹ در «جامعه باربد» زیر نظر استاد مهرتاش بودم. از همین‌رو من همواره خود را مدیون استاد مهرتاش و نوع نگاهش می‌دانم.



به خاطر دارم که با «پرویز یاحقی» کشش روحی عجیبی داشتیم. یعنی من می‌دانستم که طرف مقابل در آن لحظه می‌خواهد چه کند و این شرط بسیار مهمی در کار هنری است. دیگری «جلیل شهناز» بود که من معتقدم به لحاظ جواب شعر در موسیقی هیچ‌کس به پای ایشان نمی‌رسد زیرا خود نیز اهل آواز بود و در تازندگی خود هم تبحر داشت. وقتی با او آشنا شدم برایم عود آورد و راهنمایی‌ام کرد. طرز کوک‌کردن و انگشت‌گذاری را به من یاد داد. چون با تار آشنایی داشتم خیلی زود با آن ارتباط برقرار کردم. آن زمان کسانی مانند یوسف کلوسی و اکبر محسنی هم در ارکستر عود می‌زدند اما چون ساز اصلی‌شان تار بود، عود را هم به همین سبک می‌زدند. اما زمانی که من خواستم شروع کنم، هدم‌آواز ایرانی بود که با ریتم نمی‌شد شور یا افشاری خواند. این بود که روی مضارب عود پیاده کردم و سبک عوض شد.

✎ از پرداختن به ساز تخصصی تان غافل شدیم. عود را چطور فرا گرفتید؟ ساز اول من سنتور بود که سال ۱۳۲۲ شروع به نواختن آن کردم. ۱۲سال سنتور می‌زدم. آن زمان «رادیو خاورمیانه عربی» را هم گوش می‌کردم و صدای عود من را خیلی متقلب می‌کرد. اینکه می‌گویند هر کسی هر آرزویی دارد به آن می‌رسد، من هم به آرزویم رسیدم. اولین نفری که من را راهنمایی کرد، آقایبی بود با نام «خضوری» که عرب یهودی و از اهالی بصره بود که به تهران آمده و ماندگار شده بود. وقتی به جامعه باربد آمد، آقای مهرتاش او را استخداش کرد. او استاد قانون بود و در نوازندگی عود هم تبحر داشت. وقتی با او آشنا شدم برایم عود آورد.

و راهنمایی‌ام کرد. طرز کوک‌کردن و انگشت‌گذاری را به من یاد داد. چون با تار آشنایی داشتم خیلی زود با آن ارتباط برقرار کردم. آن زمان کسانی مانند یوسف کلوسی و اکبر محسنی هم در ارکستر عود می‌زدند اما چون ساز اصلی‌شان تار بود، عود را هم به همین سبک می‌زدند. اما زمانی که من خواستم شروع کنم، هدم‌آواز ایرانی بود که با ریتم نمی‌شد شور یا افشاری خواند. این بود که روی مضارب عود پیاده کردم و سبک عوض شد.

✎ اگر اجازه دهید کمی به گذشته بازگردیم. چگونه آواز را به صورت حرفه‌ای آموختید؟ شیوه کار تان چگونه بود؟ آواز را از روی صفحات گرامافون ۷۸ یاد گرفتم. نعل به نعل تاج اصفهانی و ادیب خوانساری می‌خواندم و تمرین می‌کردم. وقتی به جامعه باربد آمدم استاد مهرتاش گفت که باید همه اینها را از ذهن پاک کنی که مدت‌ها گرفتار همین پاک‌کردن‌ها بودم. آنها را کنار گذاشتم و آن چیزی را که ایشان به من یاد داد سرلوحه قرار دادم. مهرتاش به من گفت من این آواز را که به شما یاد دادم درست مانند خانهای است که برای شما ساختم و خودتان هم کمک کردید. تربیتان،

«من در برابر استاد شهیدی جرات اجرا ندارم و خود را در حد و اندازه ایشان نمی‌دانم. در مقابل ایشان سر تعظیم فرود می‌آورم و دست‌شان را می‌بوسم.»

محمدرضا شجریان، یازدهمین جشن خانه موسیقی هنگام اهدای جایزه استاد شهیدی، دوشنبه ۲۶ مهر ۱۳۸۹

خیلی اهل مصاحبه نیست. این جملهای بود که از فرزندش شنیدم. در پاسخ به گفته پسر استاد اشاره کردم که ما مشتاق هستیم تا در آغاز دهمین دهه عمر، گفت‌وگویی هر چند کوتاه با ایشان داشته باشیم. اما از آنجا که استاد برای رفت‌وآمد مشکل داشت و باید که پسر نیز در خانه حضور می‌داشت، در یک عصر پنجشنبه، ما را به حضور پذیرفت. محل زندگی استاد، خانه‌ای بود قدیمی در محله مجیدیه تهران. به قول خودش ولایی متعلق به ۴۰سال پیش به اتاقی در زیرزمین خانه راهنمایی شدم. ملول از عکس بود. عکس‌هایی عموما سیاه و سفید از هنرمندان نامی موسیقی ایرانی که هر یک، وزنه‌ای بودند برای خود در این عرصه. بخشی هم بود که تمام آثار آوازی و عودنوازی‌های او، به شکلی کاملاً مرتب در نوارها گنجانده شده بود. مهم‌تر از همه «عود» او بود که برایم خودنمایی می‌کرد. اما اسفانگیز بود. اوضاع اضرا صراحت‌بخش نبود. آخر شآن و جایگاه کسی که ۷۰سال‌از عمر گرانسنگ خود را بی‌هیچ مزد و منتی، در عرصه هنر این مرزوبوم، صرف کرده است، نباید که اینگونه باشد. با اینکه شاید به نظر رسد که این دست حرف‌ها، دیگر تکراری شده، اما باید گفت و آنقدر گفت تا روزی به یک‌نفر برخور و به او، به همه موسیقیدانان پیشکسوت و به همه هنرمندان و اهالی فرهنگ وطن، که روزگاری بهتر از این ندارند، باری رسانند. هر چند نهم تیرماه، در نخستین جشن سالانه سایت موسیقی ما، از یک عمر فعالیت هنری او در عرصه موسیقی هم تجلیل به عمل آمد. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگوی «شرق» است با «استاد عبدالوهاب شهیدی» در آستانه ۹۱سالگی...

✎ جناب آقای شهیدی در ابتدا برای ورود به بحث، از خانواده پدری تان بگویید و اینکه در چگونه فضایی پرورش یافتید؟ با وجود اینکه شما چهره‌ای شاخص در عرصه موسیقی ایرانی هستید اما با توجه به اینکه ممکن است برخی از مخاطبان به ویژه در بین نسل جوان، با شما آشنایی خاصی نداشته باشند، لطفاً از فضای دوران کودکی و خانوادگی تان در همان سال‌های نخست برایمان بگویید.

من در اول مهرماه سال ۱۳۰۱ در شهر «میمه» و خانواده‌ای روحانی متولد شدم. پدرم میرزا حسن شهیدی ملقب به صدرالاسلام و متخلص به طوبی بود. البته جد ما شهید ثانی شیخ زین‌الدین جبل عاملی بود. ایشان در زمینه‌های گوناگونی تبحر داشت که داروسازی، طراحی نقش‌قالی، نقاشی، قلمدان‌سازی، قالی‌بافی، ترنم‌دوڑی، گلدوزی و گچبری از آن جمله‌اند. حتی ایشان در علوم شیمی و معدن‌شناسی نیز دارای اعتباری بود که کشف معدن طلای موته در میمه مهم‌ترین نمونه آن است.

✎ جایی خوانده‌ام که ایشان خطی به نام مجنون را هم ابداع کرده بودند. بلد. ابتدا اشاره کنم که میرزا بر روی سنگ محراب مسجد جامع میمه که متعلق به عصر سلجوقی بود و هم‌اکنون در موزه ملی ایران در بخش اسلامی آن نگهداری می‌شود، با خط خوش خود حجاری کرد و اضافاتی نمود. همان‌طور که گفتید ایشان خالق نوعی خط مخصوص نیز هست. نسخه‌ای از این خط منحصر‌بفرد به نام خط مجنون هم‌اکنون وجود دارد. این خط شامل دو برگ خطاطی است. در حالی که هیچ‌یک از دو برگ به تنهایی معنای خاصی ندارد، بلکه با قرار گرفتن روی یکدیگر معنای آن هویدا می‌شود.

✎ تصور می‌کنید که اگر در دامان چنین پدری رشد پیدا نمی‌کردید، به جایگاهی که امروز در آن ایستاده‌اید، می‌رسیدید؟ قطعاً خیر. قریباً می‌گویم حضور ایشان و کمک‌هایشان در همان سن‌نین کودکی، آینده‌ام را روشن کرد.

✎ به دوران کودکی تان برگردیم.

من به یاد دارم که از ۸-۷سالگی با جعبه‌های چوبی سنتور می‌ساختم و به هر

حال به موسیقی بسیار علاقه‌مند بودم. پدر هم از آنجا که موسیقی را خیلی خوب می‌دانست، به من کمک می‌کرد و چند متثنوی را به من یاد داد که ای کاش

نرفته بود و من از او بیشتر می‌آموختم. ۱۳ ساله بودم که ایشان درگذشت.

به هر جهت دوران کودکی کم‌کم و به مرور زمان سپری شد تا به مدرسه رفتم. دبستانی که در میمه بود تا کلاس چهارم بیشتر نداشت. پس به کاشان رفتم و تا کلاس ششم خواندم و امتحان دادم. برای ادامه تحصیل به تهران رفتم و سپس در همان ۱۸سالگی آموزگار رسمی وزارت فرهنگ شدم. یکسال بعد خود را به نظام‌وظیفه معرفی کردم. بعد از نظام‌وظیفه دیگر به میمه برگشتم. در ژاندارمری به‌عنوان کارمند فقرتی استخدام و بعد هم به ارتش منتقل شدم که در آنجا تا سال ۱۳۵۰ که بازنشسته شدم، انجام‌وظیفه کردم.

✎ نظر به اینکه شما ۹۱ساله بودید که سرزمین ما درگیر اشغال متفقین شد،

از آن دوران چه در خاطر دارید؟